

به یادبود عمران راتب
عمران، زاده ی بام بلند بامیان
مهین میلانی



مهین میلانی، ژورنالیست و رمان نویس



عمران راتب

در اوایل پاییز ۲۰۱۸ محافل فرهنگی و مطبوعات پیشرو و مدرن کابل در سوگ عمران راتب نشستند: جوان بیست و هشت ساله افغانی که به فارسی شیوا مقالاتی پرمحتوا پیرامون فلسفه غرب و نظریه ادبی می نوشت و آخرین نوشته اش در مورد پوپولیزم در نشریه ایرانی فلسفه، خرمگس، در کنار پژوهشگران و فیلسوفان ایرانی به چاپ رسید. او ناگهان در اثر مسمومیت درگذشت.

عمران راتب فارغ التحصیل فیزیک و ریاضی از دانشگاه بامیان بود، اما فلسفه و ادبیات به جانش بسته. و اگر چه با آن هوش و ذکاوت و حافظه ی بی نظیرش مانند همه ی فیلسوفان از فیزیک و ریاضی نیز در استدلال هایش بهره می جست، اما زبان و اندیشیدن در تنهایی همیشه خود خواسته اش او را زنده نگاه می داشت.

عمران راتب در تاریخ دوم اکتبر ۱۹۹۱ در بامیان، در بام بلند افغانستان متولد شد، بامیان شهر تاریخی ضحاک، شهر تندیس های بودا، پایتخت فرهنگی کشورهای عضو سازمان

همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا یا «سارک»، تولید کننده ی نیمی از سیب زمینی مصرفی افغانستان، شهر مناظر زیبا و سرسبز، شهر کوه‌های نارنجی، شهر دریاچه‌های محصور به بندها، شهر مغاره‌نشینی و غارهاست. خانه ی بزرگ پدری روحانی، در میانه ی دو کوهسار و دریاچه ای محاط به بند های پنج گانه قرار دارد. خانه دورافتاده از شهر است و حتی از همسایگان و بچه هایی که بتوانند همبازی کود کانه ی عمران شوند دور. خانه مملو است از کتاب های وزین و عمران کودک، دور از بازی های کود کانه، تنها سرگرمی اش خواندن کتاب است. این است که با تنهایی و خواندن از همان دوران خو می گیرد و همواره در فاصله با دیگران در دنیای پراز اعجاب ادبیات و فلسفه و اسطوره و تاریخ غوطه می خورد.

به زودی در محفل نشست های کتابخوانی پدر در خانه شرکت می کند. نامش از همان کودکی در محفل ها سرزبان است. نبوغش را از همان آغاز نشان می دهد. پدر در ده سالگی عمران، پیش از اینکه در جنگ های گروهی مجاهدین کشته شود، وصیت کرد که عمران را آزاد بگذارند هر کار می خواهد بکند. و او همان مطالعه و پرسشگری را پیشه کرد: پژوهش و جستجو و بلندپروازی در کشف حقیقت. تراماهای بی اعتمادی، ترس، ناامیدی و نگرانی مداوم این انزوا را بعدها بسیار در او می توان دید در کنار دیگر ناهنجاری های بی شمار افغانستان.

بنا به گفته روزنامه نگار افغانی همکار او: "راتب به دلیل دگراندیشی اش از ترس چندتا جلاذ از بامیان تهدید و فراری شد. تقریبین یک سال گم بود که بالاخره سر از کابل برآورد. احتمالن در حدود آن یکسال قسمت اعظم از مطالعاتش را در خفا انجام داده و کتاب قصه ها و غصه ها را نیز احتمالن در همان سال نوشته کرده و...".

مهتاب ساحل روزنامه نگار جوان افغان چندی پیش نوشته بود: "یکی از ویژگی های کابل قشنگ ما این است که هرگاه از یک چهارراه مزدحم و خیابان شلوغ به سلامت عبور می کنی، خودش تولد دوباره است...". عمران در کابل خونین گویا دوباره متولد می شود، در زمانی که کسانی کمر آسیب رسانی به او را بسته اند. می خواند و می خواند و می نویسد و خیلی زود قلمش به مطبوعات معتبر راه می یابد و مدتی نیز کارهای علمی ترش را در "پارکور ادبی" درج می کند. اما این سایت به مشکلاتی بر می خورد تا این که عمران تصمیم می گیرد مطالب علمی را که در افغانستان خوانده و فهمیده نمی شود را در بیرون از کشور درج نماید. اولین کوشش او در دفتر نهم "خرمگس نشریه ی فلسفی" در باره ی پوپولیسیم جنبش روشنائی است به نام

"پوپولیسیم: فریب یا گشودگی معنا" که پس از رفتنش از این دنیا زینت بخش در صفحه ی اول این نشریه می شود با عکسی که متفکر بودن، اضطراب و نگرانیِ همیشگی از دردهای روزگارِ یک جوانِ نابغه ی دانش پژوه فلسفه را مصور می سازد.

برای درک مطالب علمی او می بایست از مراحل اولیه ی مطالعات در ساحت های گوناگون عبور کرد. قلمش فقط یک اندرون نگری بینامتنی نیست. بینا تفسیری است. لایبرنتی است که هرزایویه ی ممکن را از درک همه ی فیلسوفان موجود در آن دخیل می کند. گاهی فرازا چنان محکم و قاطع و در عین حال تو در تو اند که در عین نهایت التذادی که برای خواننده فراهم می کنند، هولناک می نمایند. عمران کجا می خواهد برود؟ به اسرار. به رازها. به همان مجهولاتی که در تمام عمر به دنبالش بوده است. نتوانسته است بی تفاوت از آن بگذرد. رفته است و رفته است. گاهی در آن مدتی مانده ولی متوقف نشده است. ناگهان کشف به عمل می آید: شهود حقیقتی که مدت ها در جستجویش بوده است.

یک تی شرت را عمران سال ها می پوشید در هر جایی که ظاهر می شد. به غذا و سفر توریستی و وقت تلف کردن های "مزخرف" کمترین توجه نداشت. آیا این بود که ناآگاه از غیر استاندارد بودن مشروب، ساخت افراد غیرمجاز محلی، جام زهر را سر کشید و جان عزیزش را به خاک تسلیم کرد در آن لحظات مکاشفه و شهود هستی شناسانه، هم زمان با حس انزجار و درماندگی از وقایعی که هرروز با خون و قتل و جنگ در آن شوره زار افغانستان شسته می شود؟

بخشی از مقاله عمران راتب با عنوان:

متن، معنا، وجود و فقدان

"چرا به متن روی می آوریم؟ در نگاه معمول و متعارف، این پرسش، پرسشی معنادار نمی نماید و بر همین اساس، پاسخی هم اگر به آن بدهیم، بیشتر از سر بی اعتنائی است و دارای محتوای ارزشی بیشتر از پرسش نیست. دم دست ترین پاسخ، احتمالن این است: «خُب، دلیل خاصی ندارد. دلم خواست.» اما کس دیگری که گویا به اهمیت پرسش پی برده و می خواهد پاسخی

درخور به آن بدهد، یک چنین چیزی خواهد گفت: «چون می‌خواهیم چیزی را روایت کنیم.» و یا: «با متن به تسکین و ترحیم رنج‌های مان می‌پردازیم.»

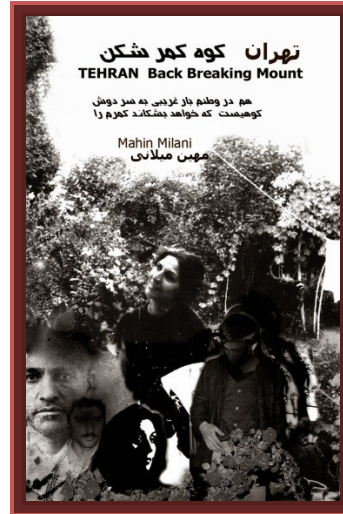
انسان برای این که همان موقعیت حاضرش را حفظ بکند و بیشتر دچار رنج و احساس خلا نشود، چون تصور آینده برایش همواره با احساس ترس همراه است، و نیز این ناتوانی خود در محو یا پر ساختن خلای وجودی خود را توجیه کند، دست به خلق متن و متن‌های بیشتری می‌زند. توسط زبان برای این متن‌ها و در نتیجه برای زندگی خود معنا ایجاد می‌کند و با تکرار این روند، ناآگاهانه در چنگال زبان گیر می‌ماند و وارد یک بازی زبانی می‌شود. با این عمل، او دست کم برای مدتی خود را پر، کامل و بی‌نیاز احساس می‌کند. خود را دوباره سرشار و آکنده می‌یابد و دچار شعف فراوان می‌شود. ممکن است او برای اظهار این شعف و شادی‌اش بهانه‌یی بسازد و حتا خودش باورمند به آن بهانه باشد، یعنی واقعن نداند که این فقط یک بهانه است؛ واقعیت امر اما این است که تصور رفع فقدان و شکاف وجودی و معنایابی زندگی، او را شادمان ساخته است. خودش را بی‌هوده و همه‌چیز را پوچ و یأس آور نمی‌بیند.

اما چون خلا امکان واجبی از هستی انسان است و به‌عبارتی، همزاد او و پُری مطلق ناممکن، روند خلق متن و معنا نیز ادامه می‌یابد. گاهی نتیجه‌ی این تقلا سرخوردگی و احساس ناکامی می‌شود و گاهی هم با خلق متن‌های جدید، انسان در بازی زبانی جدیدی درگیر می‌شود و به‌صورت موقتی، فراموشی فقدان. در هر صورتش اما، متن نمی‌تواند منجی انسان و رهایی‌بخش او از دام مغاک ذاتی‌اش باشد و بیشتر از این که در رهایی از قید خلا، یاری‌اش رساند، سبب می‌گردد که آن خلاها کتمان گردد و کتمان خلا به‌معنای محو و یا پُر ساختن آن نیست. بنابراین، متن هرگز قادر نیست آن سوراخ و شکافی که در بنیاد وجود انسان از آغاز هستی دهان باز کرده است را پر بسازد و یا محوش کند.

علت نیازمندی انسان به معنا، متوسل شدن به تمام راه‌های ممکن به‌خاطر این نیازمندی و خلق متن، به‌اعتباری، پس از آگاهی یافتن بر خلاها و کمبودهای اساسی زندگی، سرپوش گذاشتن بر آن‌هاست؛ به این بیان که: متافیزیک توسط جستن انسان به متن، گریز از خلای وجودی و در واقع، گریز از خودش است. با تمام این‌ها اما، ترس، تنهایی و فقدان همچنان باقی است و تقلا و اشتیاق سیری‌ناپذیر انسان نیز.

نقد رمان «تهران کوه کمرشکن»

عمران راتب



رولان بارت در زنده‌گی‌نامه‌ی خودنویس‌اش «رولان بارت نوشته‌ی رولان بارت» از خود با چهار عنوان متفاوت یاد می‌کند: او، من، رولان بارت و شما. عنوان «او» در متن تداومی‌کننده‌ی من‌گم‌شده و از دست‌رفته‌ی راوی است. «او» غایب است و با «من» بارت فاصله دارد. «من» اما زمانی به کار می‌رود که راوی دچار فانتزی می‌شود: «عنوان من، در واقع نام من خیال‌پرداز است. هرگاه می‌گویم من، بی‌شک غرقه در خیالم» (بابک احمدی، ۱۳۹۳: ۲۲۳). «شما» راوی را دوپاره کرده و بارت در زمان واحد تبدیل می‌شود به دو شخصی که یکی «من» حاضر او است و روایت‌کننده‌ی زنده‌گی، و دیگری شخصی که به صورت پارانوئیک در برابر این «من» قرار می‌گیرد. بارت هنگامی که عنوان «شما» را در متن به کار برده است، در پی محکوم‌نمودن خویش است و «رولان بارت» نیز بیان‌گر نوعی جدایی و فاصله میان بارتِ راوی و بارت مورد اشاره است و در واقع این اشاره در مواردی به کار برده می‌شود که «منش و کنش‌های او ناشناخته و آمیخته به ابهام هستند» (همان، ۲۲۴)

این اشاره را از آن‌رو نمودم تا با رمان دل‌پذیر «تهران کوه کمرشکن» از مهین میلانی – که در این آخرها نشر زریاب در کابل آن را منتشر نموده است – رابطه‌ی صمیمی‌تر و بی‌میانجی‌تری ایجاد کرده باشیم. این رمان روایت زنده‌گی دختری است که قبل از انقلاب اسلامی در ایران

با هدف ادامه‌ی تحصیل به فرانسه می‌رود و در آن‌جا با جریان‌های سیاسی آشنا می‌شود که برای ایران کار می‌کنند. دختر بعد از انقلاب به ایران باز می‌گردد و بقیه‌ی رمان با تمام حوادثش در ایران اتفاق می‌افتد. این‌که نویسنده در رمان چه رویکرد و موضعی را نسبت به حوادث و اوضاع آن زمان اتخاذ نموده، مسأله‌ی است جدا و از دیگر سو تراژنامه‌ی نزدیک به چهار دهه‌ی حکومت جمهوری اسلامی را بر همگان عیان ساخته است. لذا، کاری به آن نداریم. مواجهه‌ی ما با کتاب، به لحاظ تکنیکی و بیشتر فنی-ادبی است. از این‌رو، به باور من، رمان مذکور سه خصوصیت بارز و عمده را دارا است که به اختصار با آن‌ها تماس می‌گیرم.

یک: با توجه به اشاره‌ی فوق، می‌توان گفت که رمان «تهران...» از این نظرگاه، روایت‌کننده‌ی یک «من» غرقه‌شده و فانتزی‌زده‌ی نویسنده یا راوی است. چه، رمان، روایت سرگذشت تاریخی نویسنده‌ی آن است و از آغاز تا پایان راوی فقط با عنوان «من» از خودش یاد می‌کند. اما این «من» آن من حاضر و زنده‌ی بارت نیست که از غرق‌شدن‌ها و درون‌نگری‌های حالش برای ما قصه سر کرده باشد. «من» میلانی در این رمان، در واقع جایگزین «او»ی بارت شده است. زیرا من شخصیت مرکزی رمان یا متن، آن من نویسنده و حاضر نبوده و یک تمایز زمانی و دوری این دو «من» را از هم جدا کرده است. لئون تروتسکی در «تاریخ انقلاب روسیه» هر زمانی که به نقش خودش در آن تاریخ اشاره دارد، با ضمیر «او» به سراغ خودش می‌رود و بی‌آن‌که خود بداند، از یک دوران سپری‌شده و آرمان و آرزوی بربادرفته خبر می‌دهد. در رمان «تهران کوه کمرشکن» نیز نویسنده دقیقاً از چنین سرگذشتی حرف می‌زند، این‌جا اما هیچ‌گاهی نویسنده از خودش با عنوان «او» یاد نکرده است و در همه‌جا همان «من» رابط گذشته و حال راوی شده است. شاید این‌جا نویسنده آگاهانه به چنین روی‌کردی متوسل شده و این «من»، نکته‌ی ظریفی را در خودش پنهان کرده باشد. بابک احمدی در «ساختار و تأویل متن»، زمانی که «او»ی بارت را تفسیر می‌کند، می‌گوید: «شاید بتوان گفت که به معنای دقیق واژه، او، مرده است» (همان) و نویسنده‌ی «تهران...» اما، از «او»ی حرف می‌زند که روایت‌گر حوادث است و هنوز نمرده است و نویسنده نیز بعد سال‌ها، امروز که می‌خواهد به سراغش «او» برود، دوست دارد او را زنده و فعال ببیند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که در این رمان «او»ی داستان، از این‌که می‌تواند در چگونه‌گی بازخلق و بازروایی داستان نقش داشته باشد، نمرده است و هنوز «من» است. اما «من»ی که دره‌ی عمیقی از گذشت زمان و حادثه‌ها بین او و «من» حاضر یا نویسنده دهن گشوده

است. با حرکت از این منظر، می‌توان ادعا نمود که نویسنده در این رمان به تکنیک روایی جذاب و چالش‌آفرینی دست یازیده است.

دو: بستر موضوعی رمان، یک بستر اجتماعی-تاریخی است. رمان صرفاً یک سرگذشت، دل‌نویشت یا خاطره‌ی شخصی نیست و می‌توان با رویکرد «در زمانی»، هر کس دیگری را نیز به عوض شخصیت مرکزی رمان قالب زد. حوادث و اتفاقاتی که در این رمان خانه کرده، بر ساخته‌ی شرایط اجتماعی-تاریخی زمان وقوع آن‌هاست و ویژه‌گی‌های فردی و دخالت‌های شخصی در چگونه‌گی وقوع آن حوادث، نقشی چندان تعیین‌کننده‌ی ندارد. از این‌رو، رمان سرگذشت کلی و خاطره‌ی جمعی کسانی می‌تواند شد که در آن شرایط می‌زیسته‌اند. بنا بر این، «من» این رمان یک من شخصی و فردی نیست و می‌شود گفت که این «من»، یک ضمیر بی‌شخص است. از این‌رو هر مخاطبی به‌خوبی با خواندن رمان می‌تواند خودش را در آن بیابد. این نکته وجه تمایز روشنی است که رمان را به‌عنوان یک اثر اتوبیوگرافیک یا خود زنده‌گی نوشت با دیگر آثار اتوبیوگرافیک متفاوت می‌سازد. چه، در اغلب خود زنده‌گی نوشته‌ها، این فقط راوی یا نویسنده است که در متن حوادث داستان جایگاه و نقش داشته و امکان «دیگر بوده‌گی» و دخالت مخاطب در آن‌ها، ناممکن می‌نماید (نمونه: «رها در باد» نوشته‌ی ثریا بها). این موفقیت نویسنده، امکان دیگری را به روی رمان می‌گشاید که همانا رابطه‌ی آن با منطقی روایی در «رمان نو» است.

سه: هر چند کسانی معتقدند روش غیر شخصی روایت، یک روش و رویکرد کلاسیک است و در رویکرد روایی امروز، روایت‌گر نمی‌تواند و نباید حوادث را غیر شخصی نماید، اما باید توجه داشت که چنین روشی با منطق مکالمه‌ی و حاکمیت مفهوم «گفتمان» در حوزه‌ی نوشتار و گفتار معاصر، در تضاد قرار می‌گیرد. روایت شخصی و تک، دروازه را به‌روی نقد، تضارب و مکالمه می‌بندد. نقد و مکالمه زمانی مجال بروز پیدا تواند کرد که روایت، «گشوده» باشد؛ چاله‌ها و چالش‌ها در آن جا خوش نموده باشد. کلیت منطق متون پست‌مدرن، بیان‌گر همین موضوع است. اما مهین میلانی در رمان «تهران کوه کمرشکن» بی‌اعتنا به این مباحث، از رویکرد شخصی روایت‌گری عبور نموده و داستان را غیر شخصی نموده است؛ در کنار موارد فردی و شخصی که لازمه‌ی هر رمان است (عشق‌ها و نفرت‌ها)، موضوع باز و گشوده مطرح شده است. شاید بتوان رویکرد این رمان را یک رویکرد ترکیبی و تلفیقی خواند که تکنیکه‌گی و

دیگر بوده گی را در خود جمع دارد. از این رو، به باور من رمان «تهران کوه کمرشکن» در مرزی میان رمان کلاسیک و رمان نو، با غالبیت منطق رمان نو قرار دارد. از این موضوع که بگذریم، مسأله‌ی دیگر این است که، در هم‌ریخته گی خطوط روایی و یا منطق سلسله‌ی روایت، بر هم‌فشرده شدن چندین حوادث و اتفاق مختلف در متن و ابهام پرسوناژها، رمان را یکی از تجربه‌های موفق کار با رویکرد «رمان نو» معرفی تواند کرد. «در رمان نو نه جذابیت موضوع برای نویسنده اهمیت دارد، نه تسلسل منطقی حوادث و نه شخصیت‌های داستان. موضوع فقط قالبی است برای بازنمایاندن سلسله حوادثی که ممکن است هیچ ربطی به هم نداشته باشند و شخصیت‌ها، نظیر رهگذرانی هستند که از خیابان یا کوچه‌ی می‌گذرند» (پرویز شهدی، سخن مترجم). با جمع نکات آورده شده، می‌توان ادعا نمود که رمان «تهران کوه کمرشکن» یک رمان نو، چالشی و پست‌مدرن است. نویسنده بدون این که در بست خودش را به دامن نظریه و منطق رمان نو انداخته باشد، آن را به کار بسته و در ضمن، از مواردی که با روش کلاسیک روایت‌گری قابل گشودن و بازنمایی بوده نیز غافل نمانده است. این رمان را می‌توان تطبیق موفقانه‌ی نظریه‌ی رمان نو بر بستر موضوعی سنتی و کلاسیک خواند.

خرید نسخه‌ی الکترونیکی در Google Play

<https://play.google.com/store/books/details?id=axxzCQAAQBAJ>

خرید از انتشارات ناکجا

<http://www.naakojaa.com/book/16391>